مراتب آگاهی

داشتیم از پایه‌ها برای آگاهی صحبت می‌کردیم. عرض کردم ما در ورای اتم، هر چقدر هم مولکول‌هایی داشته باشیم که سنگین و سنگین شوند، نمی‌توانیم در آن‌ها از آگاهی سراغ بگیریم. کدام آگاهی؟ آگاهی‌ای که الآن می‌خواهم مراتب آن را عرض کنم. ظاهراً مراتب آگاهی را نگفته‌ام. و ...

- مراتب آگاهی
- الف) آگاهی مجردات تام بدون نیاز به پایه
- ب) آگاهی مجرد برزخی با پایه‌های مخصوص به خود
- ج) آگاهی خرق عادت در پایه فیزیکی
- تبیین خرق عادت با تکیه بر عوالم موازی
- موج مکانیکی در ورای اتم و موج الکترومغناطیس در زیر اتم

مراتب آگاهی

داشتیم از پایه‌ها برای آگاهی صحبت می‌کردیم. عرض کردم ما در ورای اتم، هر چقدر هم مولکول‌هایی داشته باشیم که سنگین و سنگین شوند، نمی‌توانیم در آن‌ها از آگاهی سراغ بگیریم. کدام آگاهی؟ آگاهی‌ای که الآن می‌خواهم مراتب آن را عرض کنم. ظاهراً مراتب آگاهی را نگفته‌ام. مراتب آگاهی را بگویم تا بعداً نگویند این را هم داریم. انواعش را عرض کنم تا ببینیم ما داریم کجا را می‌گوییم و آنچه که منظور ما است کاملاً معلوم باشد. من برای آگاهی شماره گذاشته‌ام، که پانزده-شانزده مورد شده است.

الف) آگاهی مجرد تام بدون نیاز به پایه

آگاهی، مفهومی است که نوعاً همه ما یک درک شهودی و روشنی از آن داریم، ولی وقتی تفصیل پیدا کند، آثاری دارد. یک آگاهی که بالاترین درجه آگاهی است، آگاهیای است که اصلاً نیازی به پایه ندارد. همان چیزی که در عبارت معروفی که در کتابها شنیدهاید، روشن میشود؛ میگویند: «کل مجرد فهو عقل و عاقل و معقول». یعنی کل مجرد فهو آگاه؛ عقلٌ عاقلٌ؛ آگاهی دارد اما مجرد است، یعنی برای آگاهی داشتن، نیازی به پایه ندارد. علم خدای متعال هم که فوق همه مطالب است. لازم نیست که از خدای متعال شاهد بیاوریم. ما شاهدهایی داریم که در بستر خلق و عالم مخلوقات الهی است.

این یک آگاهی است؛ درجه اول آگاهی است، بدون نیاز به پایه. خیلی از متکلمین این آگاهی و مجردات تام را قبول ندارند. ولی ادله آن و بحثهایش جای خودش؛ علی الفرض، اگر آن را بپذیریم، این هم هست. خیال هم میکنیم که مشکلی نداشته باشد و آگاهی به این معنا ولو سنخش دقیق و لطیف است و از سنخ مشاعر ما نباشد، ولی ثابت است. پیشترها به این صورت به آن رسیدیم که هیچ مشکلی ندارد. این یک آگاهی است که نیاز به پایه ندارد.

ب) آگاهی مجرد برزخی با پایه‌های مخصوص به خود

یک آگاهی هم داریم که نیاز به پایه دارد، اما پایه‌های غیر فیزیکی - که در جلسه قبل گفتم - نیز هستند. مثلاً شما در خواب هستید، یا کسی که در عالم برزخ است، یا کسی که در کما است و می‌بیند، علی ای حال برای خودش یک بدن و پایه‌ای را احساس می‌کند، اما می‌بیند وقتی دارد آن بدن را به کار می‌گیرد - که فهم و شعور و آگاهی را دارد - اما بدن فیزیکی نیست؛ آن آگاهی‌ای است که پایه آن، غیر فیزیکی است. پس تا اینجای کار، آگاهی بدون پایه و آگاهی با پایه غیرفیزیکی را برشمردیم.

ج) آگاهی خرق عادت در پایه فیزیکی

آگاهیای هم داریم که پایه فیزیکی دارد؛ این آگاهی هم باز دو جور است؛ آگاهیای که پایه فیزیکی دارد اما حصول آگاهی در این پایه با خرق عادت است. یعنی وقتی توجه میکنیم، میبینیم که این نظام عالم فیزیکی به هم خورده و یک چیز غیر عادیای رخ داده که آگاهی در اینجا ظهور کرده است. مثل سنگی که حرف میزند؛ بهصورت یک موجود زندهء، مثل یک انسان با شما حرف میزند. اینکه محال نیست، پایههای که آگاهی توسط او برای شما ظهور میکند، فیزیکی است؛ یک سنگ است. یک سنگ دارد با شما صحبت میکند؛ مانعی هم ندارد و پایه آن هم فیزیکی است، اما پایه فیزیکیای که روی نظام اسباب این عالم فیزیکی، قانونش این نیست که در آن، این حس و حواس و آگاهی ظهور کند؛ لذا ممکن هست ولی به خرق عادت. این را هم داشته باشیم. ما منکر اینها نیستیم.

بحث ما در آگاهیای میآید که توسط پایه فیزیکی میآید، آن هم نه با خرق عادت، بلکه با نظام سبب و اسباب خود عالم فیزیکی.

تبیین خرق عادت با تکیه بر عوالم موازی

شاگرد: به چه صورت می‌شود؟ خرق عادت، نظامی است که ما آن را کشف نکرده‌ایم، لکن الآن در آن نظامی که ما آن را کشف نکرده‌ایم، این سنگ حرف زده است.

استاد: جلسه‌ای بود و آقایانی آمده بودند که رشته آنها هم همین بود. آن جلسه پیاده شده و در فدکیه هم گذاشته‌ام. اگر ندیده‌ای، نگاه کنید. آنجا هم عرض کردم. ایشان می‌گفت ما تا به حال عوالم موازی را جدا فرض می‌گرفتیم. من برای ایشان توضیح دادم و ظاهراً در آخر کار ایشان گفت همینطور به نظر می‌آید. یعنی تا آخر، عرض من را منکر نشد.

در مباحثه تفسیر، وقتی بحث عوالم پیش آمد، آنچه که برای من خیلی مهم بود و عرض کردم، ارتباط بین این عوالم بود. درست است که اگر تموج پایه را از بین ببریم آن عالم محو می‌شود، اما وقتی تموجها برقرار هستند و عوالم ظهور کرده‌اند، اینطور نیست که بین آنها دیوار سربی‌ای باشد که هیچ ارتباطی با هم نداشته باشند. تعبیری می‌کردم به اینکه کانال‌هایی وجود دارد. شاید مثال می‌زدم به تونل. دو تونل هست که از پشت مسجد الحرام به سمت عرفات ای منا می‌رود. از پشت مسجد الحرام وقتی وارد تونل می‌شوند که پیاده می‌روند. دو تا تونل هست که از یکی از آنها می‌روند و از دیگری بر می‌گردند. موتورهای خیلی قوی‌ای هم در آنها روشن است. یک بار تنها در آنها وارد شدم و دیدم در آن تونل بیشتر دارند می آیند. شب عرفه بود و شلوغ بود. دیدم آنها دارند بهراحتی می‌روند اما من سختم هست که راه بروم. دیدم موتورهایی گذاشته‌اند که هوا به سرعت از پشت سر کسانی که می‌روند، می‌آید و آنها را هل می‌دهد جوری که بهراحتی می‌دویدند. قرار بود من جریان مخالف این باد را با فشار بروم.

این مثال را از این باب در مباحثه می‌زدم که دیدم با فاصله‌هایی یک دریچه گذاشته‌اند و دو تا تونل هست؛ من باید از آن تونل می‌رفتم. دو تونل در کنار هم بود و من ندیده بودم که آنها برای اینکه بیایند، این موتورها آنها را می‌دواند، من هم اگر از آن طرف می‌رفتم، همینطور بود. موتورهای جت مانند قوی‌ای بود که هم تخلیه فضا می‌کرد و هم می‌دواند. منظور اینکه این دو تونل از هم جدا هستند، آن برای رفت است و دیگری برای برگشت است. اما با فاصله‌هایی یک در گذاشته بودند که بین آنها یک کانال بود. یعنی لازم نیست اگر اشتباه رفتید، تا آخر بروید. بین آنها درهایی هست که به هم مرتبط است.

عوالم هم به این صورت هستند. یعنی خدای متعال بین عوالم درعین‌حالی که مستقل هستند و احکام فیزیکی جدایی دارند، ارتباط قرار داده. اگر به آن عالم بروید، اصلاً نباید توقع جاذبیت و قواعد فیزیکی ما را داشته باشید، اما معنایش این نیست که آن عالم با این عالم کانال‌های ارتباطی ندارند. لذا فرض این است که این عوالم با هم ارتباط دارند. لذا روی فرمایش شما اگر در این عالمی که فرض گرفتیم... .

شاگرد: وقتی سنگ صحبت می‌کند ما ظهور آن عالم را می‌بینیم.

استاد: بله، یعنی ما نمی‌بینیم چه شد. می‌دانیم عوالمی هستند. این سنگ می‌تواند با ارتباط با عوالمی که در غیر نظام فعلی عالم ما هستند، صحبت کند. این عرض من است.

شاگرد۲: این آگاهی با حرف زدن، دو تا است.

استاد: ما فرض گرفتیم. درست است، شما می‌گویید سنگ می‌تواند حرف بزند و حال آن‌که می‌تواند آگاهی نداشته باشد.

شاگرد۲: یا برعکس، آگاه باشد و حرف نزند.

استاد: منظور من فرض آن بود، از باب اصل موضوع. همانی که آن آقا در مقاله هفته قبل گفت. موجودات اجنبی را مطرح کرد. یعنی ما با یک چیزی تماس می‌گیریم و می‌بینیم قشنگ مثل ما است. حالا شما در یک بیابان به سنگی می‌رسید؛ می‌بینید سنگ است اما خودش را غلطاند و جلو آمد و کامل با شما صحبت می‌کند. بعد هم وقتی با آن حرف می‌زنید، جواب می‌دهد. وقتی می‌خواهید سرش کلاه بگذارید، می‌فهمد. اینجا دیگر نمی‌گویید فقط سنگ حرف زد، بلکه می‌گویید او می‌فهمد. محال هم نیست که چنین باشد؛ من این جور فرضی را گرفتم.

شاگرد: در تکلم ما فیزیکدان، شیمیدان‌ها قواعد صحبت کردن ما را تبیین می‌کنند. مثلاً ًنورون مغزی به حنجره سیگنال می‌فرستند و در آنجا ماهیچه‌ها انقباض و انبساط پیدا می‌کنند و ... . وقتی فیزیکدان و شیمیدان‌ها سنگی را که صحبت می‌کند می‌بینند، چیزی پیدا نمی‌کنند؟

استاد: چیزی پیدا نمی‌کنند. آن‌ها نمی فهمند. یعنی آن‌ها می‌بینند اگر سنگ را زیر میکروسکوپ ببریم، می‌بینیم که تشکیل شده از... . معدن است.

شاگرد: یعنی اگر ما یک رکوردر در آن جا بگذاریم صدا را ضبط می‌کند، اما هیچ انقباض و انبساط فیزیکی که در آن رخ بدهد، ندارد؟

استاد: بله، یعنی در آن جا نمی‌توانیم یک دیافراگمی مثل تارهای صوتی حنجره ما داشته باشیم که در این سنگ تکان می‌خورد و از آن فیلم‌برداری کنیم. نظیر این‌ها حساب نقل شده است که یک چیزی که اصلاً ًزمینه صوت در او نبوده، اما تولید صوت شده است. لذا متکلمین می‌گویند ایجاد صوت. یعنی می‌گویند گویا مصوت فیزیکی نیست اما ایجاد تموج از ناحیه غیر، در این فضا هست.

شاگرد: چطور می‌شود؟ رکوردر که طبق قواعد فیزیکی کار می‌کند... .

استاد: چون موجش مکانیکی است.

شاگرد: خُب موج‌ها را بررسی می‌کنند که این موج طبق چه چیزی به وجود آمده است. همان‌ها را پیگیری می‌کنند و می‌گویند در این‌جا چیزی در سنگ بود که این موج را به وجود آورد و این صدا را به وجود آورد. چه طور می‌شود؟ یعنی ما به دیواری می‌خوریم که دیگر قواعد فیزیکی کار نمی‌کند؟ مثلاً رکوردر ضبط می‌کند، چرا؟ چون طول موج دارد. طول موج‌ها را بررسی می‌کنیم تا ببینیم این فرکانس‌ها از کجا می‌آید. می‌بینیم این‌جا دارد این فرکانس‌ها را تولید می‌کند، چه طور تولید می‌کند؟ می‌گوییم با این‌که هیچ تکانی نمی‌خورد اما دارد فرکانس تولید می‌شود؟!

استاد: روی نظام اسباب، فرمایش شما، فرمایش خوبی است. دنبال این موجی که دارد می‌آید و رکوردر آن را ثبت می‌کند را می‌گیریم و خلاصه به یک چیزی می‌رسیم. اما آیا در عالم فیزیک، همه جا به این صورت است؟! وقتی ما بچه بودیم در دنیا پیچ‌دی و همه دنیا نوشتند که یک مرتاض هندی را از قطار پیاده کردند چون بلیط نداشت؛ بعد که قطار خواست راه بیافتد، قطار تکان نخورد. همه

دنیا نوشتند و از چیزهای معروف قدیم است. بعد گفتند چرا تکان نمی‌خورد؟ دیدند یک پیر، آدم خشک لاغر رفته آن پایین نشسته و به قطار زل زده. الآن هم منابع خبرهای قدیم هست و می‌توانیم آن را پیجویی کنیم و ببینیم چه زمانی بوده؛ خیلی معروف بود. بعد گفتند این اراده کرده قطار نرود و لذا نمی‌رود.

خدا رحمت کند همه اساتید را. این جمله‌ای است که از آن استاد شنیدم؛ فرمودند گروهی از فیزیسین‌های غربی با هم همراه شدند و به دل مرتاضهای هند رفتند، تا ببینند آنها چه کار می‌کنند. ایشان فرمودند خروجی کار این گروه فیزیسین این بود که آنها کارهایی می‌کنند که با هیچ‌کی از قواعد فیزیکی شناخته شده ما جور در نمی‌آید. یعنی صوت دارد می‌آید، به جای میرسیم و می‌بینیم که صوت آمد، اما از کجا آمد؟! نمی‌دانیم. موجش هم مکانیکی است؛ مکانیکی به یک اصطلاح.

تعبیر مکانیک، دو-سه جور اصطلاح و کاربردهای متعددی دارد. زمان ما به‌عنوان کسی که مطالعه می‌کنید حتماً باید این اصطلاحاتی که نزدیک هم است را از هم جدا کنید. چند اصطلاح است. شاید در چند جلسه قبل گفتم. محض می‌گوییم، سمانتیک می‌گوییم، مکانیکی می‌گوییم، شبیه‌سازی می‌گوییم. اینها واژه‌هایی است که حتماً نیاز است، اصطلاحات مختلف آن را خدمت شما عرض کنم تا با هم مخلوط نشود.

موج مکانیکی در وارای اتم و موج الکترومغناطیس در زیر اتم

علی ای حال این موج هست و باید آن را پیدا کنیم. یک وقتی تعریف موج را عرض کردم: انتقال انرژی در بستر ماده. موج مکانیکی چیست؟ یک انرژیای داریم که در بستر وراء اتم است، نه دون اتم؛ دون اتم که میروید فضای اموا‌ج الکترومغناطیس میشود. در فضای وارای اتم که میگوییم موج مکانیکی، بهمعنای مکانیک کلاسیک و مکانیک نیوتونی است و وقتی میگوییم موج صوت، مکانیکی است، یعنی در بستر مادهای است که اینچنین است و در این فضا است.

به یک جایی میرسیم و میبینیم این انرژی الآن حادث است و دارد در بستر ماده میآید و رکوردر هم آن را ثبت میکند؛ هوا را به موج در آورده است. اما به یک جایی میرسیم و میگوییم این انرژی از کجا آمده؟! خود پیدا شدن انرژی در یک بستری را، اینطور نیست که فیزیک بگوید من همه اینها را میدانم. مهمترین چیز این بود که گفته بودند در ترکیبات شیمیایی، گاهی بخشی از ماده از بین میرود. بعد گفتند لاوازیه گفته ماده که از بین نمیرود. گفتند قانون جدید آوردهایم که به انرژی تبدیل میشود؛ از بین نرفته، بلکه تبدیل شده. اگر حرکت، سرعتش زیاد شود، انرژی تبدیل به ماده میشود. یعنی با افزایش سرعت، جرم[1] ماده بالا میرود. جرم ماده بالا میرود، به چه معنا است؟ یعنی انرژی به ماده تبدیل شده. این معلومات عمومیای که مثل من طلبه میگوییم برای این است که سر نخی باشد تا شما بیشتر مطالعه کنید؛ به امثال بنده نمیآید که وقت شما را بگیرم.

---

[1]جرم لَختی (جرم لَختی میزان مقاومت جسم را در برابر تغییری سرعت نشان میدهد. در مکانیک کلاسیک جرم لختی را با قوانین حرکت نیوتن تعریف میکنند. هرچه جرم لختی یک جسم بیشتر باشد، برای تغییری دادن سرعت آن نیروی بیشتری لازم است. بهطور دقیقتر، جرم لختی برابر است با نسبت بین نیروی وارد بر جسم و شتاب آن. در نسبیت خاص جرم لختی به سرعت جسم نیز وابسته است. جرم لختی را نباید با جرم گرانشی یکی پنداشت. جرم گرانشی میزان نیروی وارد بر جسم را در یک میدان گرانشی نشان میدهد. جرمی که در قانون جهانی گرانش نیوتن ظاهر میشود جرم گرانشی است. جرم گرانشی را گاهی بار گرانشی نیز مینامند (شبیه بار الکتریکی) تا بتوان آن را از جرم لختی بازشناخت. در کتابهای درسی معمولاً هر دوی این کمیتها را با m نشان میدهند.)